



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۱) اللَّهُ الصَّمَدُ (۲) لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ (۳) وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (۴)﴾

سوره مبارکه «اخلاص» که به سوره «توحید» و سایر علم‌های «بالغلبه» نامیده می‌شود، صدر و ساقه این سوره کوتاه مطالب بسیار قوی و غنی در بر دارد و از این جهت درباره آن وارد شده است که آن ثلث قرآن است یک سوم معارف قرآن کریم در این سوره نهفته است. گرچه درباره شأن نزول این سوره مبارکه گفته شد که گروهی از یهود از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال کردند گفتند «أَسْبُ لَنَا رَبَّكَ»،^۱ شما که ما را به «الله» دعوت می‌کنی با ﴿ثَانِيَ اثْنَيْنِ﴾^۲ مخالف هستی چنان که با ﴿ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾^۳ ترسایان مخالف هستی، نسب‌نامه ذات اقدس الهی را بیان بکن و خدای سبحان در پاسخ به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود نسب او بی‌نسبی است بی‌نشانی است. او که نه والد دارد نه مولود دارد نه همتا و کفو، او که به عصری و مصری و نسلی وابسته نیست، بلکه همه والدان و مولودها و کفوها مخلوق او هستند، همه عصرها و مصرها و نسل‌ها مخلوق او هستند، او غیب مطلق است ﴿قُلْ هُوَ﴾؛ ذکر ضمیر قبل از ذکر مرجع روا نیست، زیرا روشن نیست که این ضمیر به

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۹۱.

۲. سوره توبه، آیه ۴۰.

۳. سوره مائده، آیه ۷۳.

چه چیزی برمی‌گردد! اما درباره غیب مطلق که «داخلُ فی الأشياءِ لا بالممازجة»^۱ همه جا حضور دارد، «أَقْرَبُ إِلَيْنَا مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^۲ است و مانند آن، او مشهود است او مذکور است لذا ﴿هُوَ﴾ به غیب مطلق برمی‌گردد که مذکور کل است مشهود کل است.

رهاوردهای فراوانی این سوره کوتاه به همراه دارد اگر آنها گفتند «أُسَبُّ لَنَا رَبَّكَ» نسب‌نامه و شناسنامه ذات اقدس الهی را بیان کن، خدای سبحان به پیغمبرش (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود او نه نسب آسمانی دارد، نه نسب زمینی دارد، نه نسب تدبیری دارد، نه نسب نظمی دارد، همه اینها به خدای سبحان منسوب‌اند چون فعل او هستند هرگز ذات اقدس الهی که غیب محض است و حقیقت مطلق است نسبش به این امور بر نمی‌گردد. آنها گفتند «أُسَبُّ لَنَا رَبَّكَ»؛ انبیای قبل مجاز بودند که مقطعی هم سخن بگویند اگر وجود مبارک ابراهیم خلیل و مانند آن است می‌تواند به نمرود بگوید: ﴿رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ﴾ یا ﴿يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ﴾^۳ یا «رَبِّی» این است «رَبِّی» این است و اگر کلیم الهی است در پاسخ فرعون که گفت این «رَبِّ الْعَالَمِينَ» که تو از طرف او آمدی کیست؟ بعد فرمود: ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^۴ آنها سؤال کردند از خلیل الهی و از کلیم الهی که رب کیست؟ خلیل الهی فرمود: ﴿رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ﴾، کلیم الهی هم فرمود: ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ﴾؛ اما حبیب الهی در برابر «أُسَبُّ لَنَا رَبَّكَ»، سخن از «رَبِّی» و «رَبَّنَا» و «رَبِّكُمْ» و مانند آن به میان نیاورد فرمود: ﴿هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾. این ﴿هُوَ﴾ که به غیب مطلق برمی‌گردد و معروف احدی نیست مشهود احدی

۱. رک: نهج البلاغه (للصباحی صالح)، خطبه ۱؛ «مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمَقَارَنَةٍ وَغَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ».

۲. التوحید (للسدوق)، ص ۷۹.

۳. سوره بقره، آیه ۲۵۸.

۴. سوره طه، آیه ۵۰.

نیست معبود احدی هم نیست از نظر شهودی نه از نظر حصولی، از نظر عرفانی نه از نظر برهانی، از نظر عقل شهودی نه عقل نظری و مانند آن، این خدا غیب مطلق است. فرمود «رَبِّي كذا و رَبِّكَ كذا».

وقتی سؤال کننده‌ها گرفتار تنبیه یا تثلیث باشند ایشان در پاسخ بساط تنبیه را تثلیث را از ریشه قطع می‌کند. یهودی که می‌گوید: ﴿عَزَّيْرُ ابْنِ اللَّهِ﴾^۱ او را ﴿ثَانِي اثْنَيْنِ﴾ می‌داند، ترسایی که می‌گوید: ﴿الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ﴾^۲ او را ﴿ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾ می‌داند، اصل رقم و عدد را قرآن کریم با این بساط مطلق برمی‌چیند او عددپذیر نیست، نه واحد است که ثانی داشته باشد، نه ﴿ثَانِي اثْنَيْنِ﴾ است، نه ﴿ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾؛ او ﴿أَحَدٌ﴾ است نه واحد. بعد از اینکه روشن کرد احدیت کاملاً در برابر واحدیت و مانند آن است، آن‌گاه در موارد دیگر واحد را به کار می‌برد که روشن کند این «واحد لا بالعدد» و ثانی را می‌گوید ثالث را می‌گوید، اما آن قدر دقیقانه و حکیمانه سخن می‌گوید که به وهم کسی و به فهم احدی هم نمی‌آید.

اگر کلیمیان می‌گفتند: ﴿عَزَّيْرُ ابْنِ اللَّهِ﴾ است و اگر ترساها می‌گفتند ذات اقدس الهی ﴿ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾ است که قرآن کریم هر دو را کفر می‌داند ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾؛ بعد از بیان اینکه او واحد نیست ﴿أَحَدٌ﴾ است آن‌گاه این احدیت را طرزی گسترش می‌دهد که واحدیت و مانند آن هم زیر مجموعه آن قرار می‌گیرند و واحدیتی که زیر مجموعه احدیت قرار می‌گیرد غیر از واحدیتی است که در رقم عدد قرار بگیرد و ماهیت کمی داشته باشد قسمت‌پذیر باشد.

در سوره مبارکه «مجادله» فرمود: ﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ﴾ فرمود خدا رقم‌پذیر نیست عددپذیر نیست اگر سه نفر در جایی نشستند خدا رابع ثلثه است نه رابع أربعة؛ یعنی

۱. سوره توبه، آیه ۳۰.

۲. سوره توبه، آیه ۳۰.

نمی‌تواند گفت این سه نفر بعلاوه خدا! او بعلاوه‌پذیر باشد جمع و تفریق‌پذیر باشد سه نفر بعلاوه خدا بشود چهار نفر! می‌فرماید سه نفر، سه نفر هستند. هر جور شما بشمارید سه نفر، سه نفر هستند و در تمام حالات خدا با آنها هست، ولی خدا رابع ثلاثه است، نه اینکه با خدا بشوند چهار نفر، او بشود رابع اربعه! ﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ﴾ رابع ثلاثه است، نه رابع اربعه. در ردیف آنها قرار نمی‌گیرد ﴿وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ﴾؛ این توحید قرآن است که خدا با هر چیز است ولی عددپذیر نیست رقم‌پذیر نیست تحت هیچ شمارشی در نمی‌آید تحت هیچ شماره‌ای در نمی‌آید. لذا قرآن کریم در عین حال که ﴿ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾ را کفر می‌داند «رابع ثلاثه» را توحید ناب می‌داند.

فرق بین رابع اربعه و رابع ثلاثه که یکی کفر است و دیگری ایمان محض در تبیین سوره مبارکه «مجادله» مبسوطاً گذشت. غرض این است که ذات اقدس الهی در پاسخ نه از «رَبِّي» سخن گفت نه از «رَبَّنَا» سخن گفت، نه از «رَبِّكُمْ» سخن گفت چون برنامه وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در سطح خلیل الهی نبود در سطح کلیم الهی نبود، او بفرماید ﴿رَبُّنَا الَّذِي﴾ کذا، او بگوید: ﴿رَبِّيَ الَّذِي﴾ کذا، سخن از «رَبِّي» و «رَبَّنَا» و مانند آن نیست. آنها گفتند «أُنْسِبْ لَنَا رَبَّكَ»، فرمود: ﴿هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ احدیت مطلق برای اوست. واحد نیست آن واحدی که شما می‌پندارید، أحد هست؛ اگر بعداً در آیه‌ای در روایتی او واحد گفته شد واحدی که زیر مجموعه احدیت است، ﴿أَحَدٌ﴾ که عدد نیست ﴿أَحَدٌ﴾ رقم‌بردار نیست، ﴿أَحَدٌ﴾ در برابر ثانی و ثالث و مانند آن قرار نمی‌گیرد.

این خدایی که ﴿أَحَدٌ﴾ است همه جا حضور دارد و دیگران مجاری فیض او مظاهر او آیین‌دار او آیین‌دار جمال و جلال اویند. تمام این بحث‌ها البته مستحضرید که در مقام فصل سوم است نه فصل اول که ذات مطلق است که «غیب الغیوب» است، نه فصل دوم که صفات ذات است که عین ذات است آن هم «غیب الغیوب» است و شهود

آنها محال است برای احدی، زیرا در علم شهودی مشهود بتمامه باید به حضور شاهد بیاید. خدای سبحان چون حقیقت نامتناهی است اکتناه ذاتش مستحیل است چون بسیط است بعض و جزء ندارد که ما بگوییم بعضی از خدا یا قسمتی از خدا را درک کرد و نمی توان گفت هر کسی خدا را به اندازه خود درک می کند گرچه این شخص اندازه دارد ولی خدا اندازه پذیر نیست؛ لذا او مشهود احدی نیست. البته ما مکلف به برهان هستیم برهان کاملاً ذات را ثابت می کند صفات ذات را ثابت می کند، ازلیت را از یک سو، ابدیت را از سوی دیگر، مجموع ازل و ابد را به نام سرمدیت را از سوی دیگر و سرمدیت ازلی و ابدیت ازلی و ازلیت ازلی همه را ثابت می کند و می فهمد و می فهماند، چون برهان است و مفهوم است. عقل نامتناهی را در مسئله برهان به خوبی می فهمد اما او نامتناهی وجود خارجی که بخواهد او را مشاهده بکند مقدورش نیست، حتی آنهایی که به مقام فنا بار یافتند، همه تعینات را زیر پا گذاشتند، احدی و ابدی و سرمدی برای آنها مطرح نیست، فقط می خواهند خدا را ببینند به تعبیر رسای حکمت متعالیه، چه نبی چه امام چه ولی چه وصی (علیهم السلام) این شخص اگر به مقام فنا بار یافت هیچ چیزی را نمی بیند «رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند»،^۱ اما این شخص موجود است معدوم نیست چون عدم که کمال نیست این شخص موجود است و احدی را نمی بیند می خواهد خدا را ببیند ولی این شخص موجود است، یک؛ و محدود است، دو؛ این موجود محدود اگر بخواهد خدا را مشاهده کند به اندازه خود خدا را مشاهده می کند و خدا اندازه ندارد لذا کسی که انسان کامل محض باشد بالاتر از همه مخلوقات عالم باشد به مقام فنای محض رسیده باشد و چیزی را نبیند جز خدا، ولی چون موجود است، یک؛ و محدود است، دو؛ به اندازه خود شهود دارد، سه؛ و خدا اندازه پذیر نیست، چهار.

۱. دیوان سعدی، غزل ۱۸؛ «رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند» * * * پنگر که تا چه حد است مکان آدمیت».

پس ذات اقدس الهی در علم شهودی مشهود احدی نیست؛ البته ظهور او تجلیات او فیض او و مانند آن کاملاً مشهود است به اندازه ادراک شاهدانه شاهد؛ اما بشر مکلف به برهان است براهینی که قرآن کریم اقامه می‌کند ﴿۱﴾ و لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ^۱ برهان حصولی؛ بشر کاملاً نامتناهی را می‌فهمد نامتناهی را مستحیل می‌داند می‌گوید الا و لابد باید به یک مبدأ آغازین منتهی بشود و آن ذات اقدس خداست و از طرفی پایان باید الا و لابد به معاد ختم بشود معاد جسمانی، معاد روحانی، مسئله برزخ، همه اینها را که قرآن کریم آورد با برهان قابل فهم است؛ چون برهان مفهوم است مفهوم علم حصولی است علم حصولی امر ذهنی است قابل فهم است بشر هم مکلف به برهان و دلیل است.

اما شهود بخواد بنگرد چه در دنیا چه در آخرت تجلیات خدا ظهورات خدا ﴿فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ﴾^۲ این در این حدود بله کاملاً قابل شهود و علم حضوری اولیای الهی خواهد بود؛ اما خود ذات محض و صفات ذات که عین ذات است این دو منطقه منطقه ممنوعه است. وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نه مثل خلیل حق مأمور بود بگوید: ﴿رَبِّيَ الَّذِي﴾، نه مثل کلیم الهی مأمور بود که بگوید: ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾، فقط مأمور بود که از غیب مطلق سخن بگوید: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ﴾؛ واحد را هم از بین بُرد تا کسی خیال نکند او رقم‌پذیر است عدد‌پذیر است، گاهی می‌تواند ﴿ثَانِي اثْنَيْنِ﴾ بشود گاهی می‌تواند ﴿ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾ بشود فرمود ﴿أَحَدٌ﴾ است. آن‌گاه اگر یک احدیتی را در پایان همین سوره ثابت می‌کند این احدیتی است که می‌تواند بگوییم «ما جائنی احد» و مانند آن که این می‌تواند بر ممکنات حمل بشود. اما آن ﴿أَحَدٌ﴾ کفو الهی نیست، چرا؟ چون ﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾؛ اگر این ﴿أَحَدٌ﴾ پایان سوره، نظیر ﴿أَحَدٌ﴾ آغاز سوره بود که می‌شد کفر. لذا این احدیت

۱. سوره فصلت، آیه ۵۳

۲. سوره اعراف، آیه ۱۴۳

غیر از آن است؛ خدا غریق رحمت کند بعضی از حکمای بزرگ را اساتید ما (رضوان الله تعالی علیهم اجمعین) را می‌فرمودند مشترک لفظی مشترک لفظی است، یعنی وقتی ادیب می‌گوید مشترک لفظی است یعنی تعدد وضع دارد، حکیم که می‌گوید مشترک لفظی یعنی تعدد حقیقت دارد ولو برای جامع وضع شده باشد. نفس نباتی حقیقی است نفس حیوانی حقیقی است نفس انسانی حقیقی است ولو نفس برای جامع وضع شده باشد مشترک معنوی است؛ لذا در فلسفه در سه فصل جدا، حقیقت جدا، اوضاع جدا، لوازم جدا، ملزومات جدا، ملازمات جدا دارد. این نفس را که ادیب مشترک معنوی می‌داند، حکیم مشترک لفظی می‌داند.

غرض این است که مشترک لفظی به اصطلاح ادیب غیر از مشترک لفظی به اصطلاح حکیم است. این کار به حقیقت دارد او کار به وضع دارد. مسئله واحدیت این طور است مسئله احدیت این طور است، احدی که در آغاز این سوره است غیر از احدی است که در پایان آن سوره است. آن ﴿أَحَدٌ﴾ می‌تواند نظیر «ما جائی احد» و مانند آن کاربرد داشته باشد؛ اما آن احدی که ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ اصلاً معادل ندارد و اگر معادل می‌داشت آن ﴿أَحَدٌ﴾ پایانی می‌شد کفو ﴿أَحَدٌ﴾ اولی؛ لذا احدیت مشترک لفظی است، واحدیت مشترک لفظی است و مانند آن. ثانی و ثالث و رابع مشترک لفظی است و خدای سبحان رابع ثلاثه است و هرگز رابع اربعه نخواهد بود و مانند آن.

این خدا که همه جا حضور دارد، گاهی طرزی فیضی عطا می‌کند که احدی نمی‌بیند؛ اگر او بخواهد کریمانه رفتار کند آبروی کسی را حفظ نکند حتی نمی‌گذارد که انبیا و اولیا که در همه مراحل، مجاری فیض الهی اند حضور داشته باشند. این روایتی که معروف هم هست قبلاً هم اشاره شد که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود پروردگارا حساب امت من را به خود من واگذار کن که من نزد دیگران شرمنده نشوم! پاسخ رسید که برخی‌ها را نه کل را! حساب برخی‌ها را خودم بررسی می‌کنم که حتی تو هم نبینی! که او پیش تو هم خجالت

نکشد.^۱ گاهی این جور است. گاهی در قهر خودش می‌فرماید شما کنار بروید، من شخصاً کار را انجام می‌دهد ﴿ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا﴾^۲ آن بی‌ادبی که در سوره مبارکه «مدثر» آن دهن‌کجی را کرد، گفت ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾^۳ گفت نه از آسمان کسی آمد، نه در زمین کسی به رسالت بار یافت، رسالت آسمانی صحیح نیست - معاذالله - رسالت زمینی صحیح نیست ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾! در همان سوره مبارکه «مدثر» فرمود خیر! این نیست ﴿نَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾^۴ ﴿ذِكْرًا لِلْبَشَرِ﴾^۵ این حقوق بشر است، از آسمان آمده است، گیرنده‌اش پیغمبر زمینی است. با همه این جریان‌ها گاهی وقتی بخواهد غضب بکند می‌فرماید: ﴿ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا﴾ شما کنار بروید من خودم شخصاً بساط او را برمی‌دارم. قبلاً هم سوره مبارکه: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾^۶ مصدر به ﴿قُلْ﴾ بود گذشت؛ این سوره‌ای که الآن در خدمتش هستیم به نام سوره «توحید» ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ است؛ این دو سوره بعدی که اگر ذات اقدس الهی توفیق داد به خدمت آنها هم خواهیم رسید ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾^۷ ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾^۸ همه با ﴿قُلْ﴾ شروع می‌شود؛ اما در ادب کردن ابی لهب بدون اینکه بفرماید «قل تبّت» فرمود: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾^۹ قهر خدا بلاواسطه ظهور می‌کند، نفرمود تو بگو! تو بگو عذاب الهی به حیات ابو لهب خاتمه می‌دهد، سخن از ﴿قُلْ﴾ نیست ظهور قهر الهی بالواسطه است ﴿تَبَّتْ يَدَا﴾ همچنین ظهور مهر الهی بالواسطه است. گاهی که

۱. نهج الفصاحة، ح ۱۷۱۵؛ «سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُجْعَلَ حِسَابُ أُمَّتِي إِلَيَّ لِئَلَّا تُفْتَضَحَ عِنْدَ الْأُمَمِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيَّ: يَا مُحَمَّدُ بَلْ أَنَا أَحَاسِبُهُمْ فَإِنْ كَانَ مِنْهُمْ زَلَّةٌ سَتَرْتُهَا عَنْكَ لِئَلَّا تَفْتَضَحَ عِنْدَكَ».

۲. سوره مدثر، آیه ۱۱.

۳. سوره مدثر، آیه ۲۵.

۴. سوره مدثر، آیه ۳۶.

۵. سوره مدثر، آیه ۳۱.

۶. سوره کافرون، آیه ۱.

۷. سوره فلق، آیه ۱.

۸. سوره ناس، آیه ۱.

۹. سوره مسد، آیه ۱.

بخواهد آبروی کسی را حفظ بکند احدی در این بین واسطه نیست چون او «أَقْرَبُ إِلَيْنَا مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^۱ است از هر نزدیکی به ما نزدیک تر است.

به هر تقدیر احدیت اوست، چنین احدیتی صمدیت مطلق دارد؛ چون کل ماسوا نیازمندند؛ تنها ملجأ و مرجعی که هم از نیاز نیازمندان باخبر باشد، هم توانایی رفع نیاز داشته باشد و هم این توانایی مشروط و مقید و محدود نباشد او خداست؛ لذا صمد «بالقول المطلق» اوست، مسمود و مقصود و معبود «بالقول المطلق» اوست و در پایان توهماتی که عزیری‌های یهود داشتند، مسیح ابن مریمی‌هایی که مسیحی‌ها داشتند به آنها خاتمه می‌دهد که ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ احدی همتای او نیست.

پس احدیت ذیل، غیر از احدیت صدر است؛ صمدیت مطلق که در وسط آمد مبرهن به احدیت مطلق است، چون او احد مطلق است صمد مطلق هم خواهد بود. ماسوا نیازمند هستند «بالقول المطلق»، تنها کسی که توانایی رفع نیاز همه نیازمندان علمی و عملی دنیا و آخرت را دارند خداست، او می‌شود صمد مطلق؛ آن‌گاه مسئله نفی والد و ولد، نفی کارهایی که کلیمی‌های مبتلا بودند یا مسیحی‌ها آلوده شدند آنها را ذکر می‌کند ﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾.

غرض این است که این سوره مبارکه یک خصیصه‌ای دارد که در هیچ جای قرآن کریم نیست و اگر هست تفصیل همین بیان است. آن سوره مبارکه «مجادله» از متقن‌ترین محک‌های قرآن کریم است که او تحت رقم و عدد در نمی‌آید؛ رازش هم این است که اگر کسی بخواهد بگوید او رابع اربعه است یعنی اینجا چهار نفر هستند، وقتی اولی را می‌شماریم بقیه نیستند، دومی را می‌شماریم بقیه نیستند، سومی را می‌شماریم بقیه نیستند، چهارمی را که بشماریم بقیه

نیستند؛ اما خدای سبحان رابع ثلاثه است نه رابع اربعه. با اولی هست با دومی هست، در فاصله بین اولی و دومی هست با سومی هست، در فاصله بین دومی و سومی هست در فاصله بین اولی و سومی هست، محیط بر همه ثلاثه است لذا می شود رابع ثلاثه. او به عدد در نمی آید به رقم در نمی آید، نمی شود او را تحت عدد و حساب درآورد؛ لذا یک بیان نورانی از امام سجاده (سلام الله علیه) است که «لَكَ يَا إِلَهِي وَحْدَانِيَّةُ الْعَدَدِ»^۱ این وحدانیت عدد ملک طلق توست نه تو «واحد بالعدد» باشی! آن بحث های دیگر هم در روایات دیگر است که «وَاحِدٌ لَا بَعْدَ»^۲ و مانند آن. پس ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ و اگر ثلث قرآن است یعنی اگر ما معارف قرآن را به سه قسمت تقسیم کنیم، این می تواند متنی باشد که آیات دیگر شرح این باشد و بین احدیت و واحدیت فرق بگذارد، بین صمدیت مطلق فرق بگذارد. او در عین حال که غیب مطلق است حاضر مطلق است لذا ﴿هُوَ﴾ به او برمی گردد؛ چون اگر همه جا حاضر است، در سوره مبارکه «یونس» هم فرمود هر کاری که انجام می دهید همین که می خواهید وارد شوید ﴿إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا﴾^۳ او شاهد مطلق است؛ اگر شاهد مطلق است غیب او عین شهادت است. یک بیان نورانی از امیر المؤمنین (سلام الله علیه) است که فرمود او اول است و آخر است و ظاهر است و باطن، فرمود هر اولی غیر خدا غیر آخر است هر ظاهری غیر خدا غیر باطن است یعنی خدا اولیتش عین آخریت است ظاهریتش عین باطنیت است «كُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرُهُ [غَيْرُ بَاطِنٍ] بَاطِنٌ»^۴ هر ظاهری در برابر باطن است اما ذات اقدس الهی ظهورش عین بطون است چون بطونش از شدت ظهور است؛ بنابراین او غیبی ندارد غیب او از شدت ظهور اوست، لذا او همواره حاضر است بدون اینکه قبلاً نام برده شود می شود گفت ﴿هُوَ﴾، ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾.

۱. الصحيفة السجادية، دعای ۲۸.

۲. نهج البلاغة (للصبيحی صالح)، نامه ۱۸۵.

۳. سوره یونس، آیه ۶۱.

۴. نهج البلاغة (للصبيحی صالح)، خطبه ۶۵.

بنابراین امیدواریم ذات اقدس الهی این توحید قرآنی را نصیب همه ما بفرماید که ما خود را گرچه شاهد نیستیم ولی در مشهد کسی ببینیم که غیب مطلق او عین شهود مطلق اوست، اولیت مطلق او عین آخریت اوست و هر ظاهری غیر خدا غیر باطن است و خدا ظاهرش عین باطن و هر اولی غیر خدا غیر آخر است و ذات اقدس الهی اولیتش عین آخریت است که امیدواریم ذات اقدس الهی پایان امور همگان را به خیر و صلاح و فلاح ختم بفرماید.

«غفر الله لنا و لكم و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته»